

درآمدی بر فلسفه دین

از دیدگاه شهید مطهری

(۲)

اشاره

در شماره گذشته، موضوع فلسفه دین از دیدگاه شهید مطهری مطرح گردید و مباحثی همچون تعریف و منشأ دین و فطری بودن دین، از نگاه او مورد بررسی واقع شد و نقد نظریات دانشمندان و فلاسفه غربی مانند فوئرباخ، اگوست کنت، اسپنسر، برتراند راسل و... درباره دین، توسط شهید مطهری تبیین گردید. اینک در این شماره آینده دین از نگاه شهید مطهری مورد بررسی قرار می‌گیرد.

آینده دین

آینده دین از نظر استاد مطهری از دیدگاه پیش‌بینی قابل بررسی است و پیش‌بینی هم دو نوع است: ۱. غیگویی، ۲. پیش‌بینی کردن استدلالی. غیب‌گویی از شؤون انسان‌هایی است که الهام و

اشراق و توسل به مرکز غیب الهی دارند. اما پیشگویی استدلالی یا پیش‌بینی بر اساس شواهد علی و معلولی امکان پذیر است. از این پیش‌بینی‌ها درباره سرنوشت ملت‌ها و جوامع، از سوی اندیشمندان زیادی صورت گرفته است. استاد مطهری

پیش‌بینی علمی، درباره چگونگی دخالت دین در جریان‌های عملی و اجتماعی آینده است که برای این امر، کارکرد گذشته و حال دین مورد مطالعه قرار می‌گیرد. (۳)

استاد مطهری با طرح مباحث فوق درباره آینده دین، این پرسش را مطرح می‌کند که آیا دین اجل و پایانی دارد یا نه؟ او بر این عقیده است که اصولاً دین مردنی نیست. به تعبیر ویل دورانت دین صد جان دارد، اگر صد بار میرانده شود باز زنده می‌شود. مطهری راز پایداری دین را در معیارهایی می‌داند که در دین وجود دارد و این معیارها و ویژگی‌ها باعث زنده ماندن دین می‌شود.

مطهری برای تبیین این امر خواسته‌ها و تمایلات بشر را دو دسته می‌کند: خواسته‌های طبیعی و خواسته‌های غیر طبیعی، خواسته‌های طبیعی آن چیزهایی است که ناشی از ساختمان طبیعی بشر

نمونه‌های آن را پیش‌بینی گوستاولوبون درباره آینده چین، پیش‌بینی مارکس درباره آینده کمونیسم و سرمایه‌داری و پیش‌بینی جامعه‌شناسان درباره آینده قاره آفریقا می‌داند. (۱)

استاد مطهری پیشگویی درباره آینده دین را به دو نحو می‌داند: اول پیشگویی فلسفی و دوم علمی، پیشگویی فلسفی مربوط به تحلیل و توجیه و نگرش فلسفی به دین است و در آن سؤال اصلی درباره چگونگی گذشته و آینده دین است. و اینکه آیا دین در آینده هم، همان ماهیت گذشته خود را حفظ خواهد کرد؟ ایشان در این خصوص به نظریه مارکسیسم اشاره دارد که بر اساس آن دین در آینده از بین خواهد رفت زیرا در دیدگاه مارکسیستی چون در کمونیسم آینده تفاوت و تبعیض‌های طبقاتی از بین خواهد رفت در نتیجه دین که زائیده تفاوت طبقاتی است دیگر وجود نخواهد داشت. (۲)

۱. مطهری، یادداشت‌ها، جلد ۴، ص ۲۳۸.

۲. همان، ص ۲۳۹.

۳. همان، ص ۳۴۰.

جانشین ندارد و... امکان ندارد چیز دیگری جایش را بگیرد».^(۶)

از سوی دیگر مطهری علت دیگر جاودانگی دین را در سرمایه بودن آن برای انسان می‌داند، یعنی دین تنها سرمایه ثابت و باقی انسان برای تضمین آینده اوست، در توضیح این امر مطهری بر این عقیده است که امروزه برای بشر مشخص شده است که پیشرفت خیره کننده علم و تمدن، نمی‌تواند تأمین کننده نیازهای واقعی و معنوی بشر باشد، همین قدر که بشر به جاودانگی و ابدیت می‌اندیشد و می‌بیند هیچ يك از دستاوردهای علم و تمدن نمی‌توانند جاودانگی او را تضمین نمایند دچار نگرانی و حزن درونی می‌شود و تصور محرومیت او از ابدیت، او را در این دنیا خرد می‌کند و لذا کسانی که به دین پناه نمی‌برند یا پناهگاهی دینی ندارند سعی دارند تصور ابدیت خود را از طریق به

است که هر بشری به موجب آن که بشر است خواهان آنهاست.^(۴) در مقابل خواسته‌های غیر طبیعی وجود دارند که از طبیعت و سرشت بشر نیستند و به تعبیر مطهری اعتبارات نامیده می‌شوند یعنی بر طبیعت انسان عارض می‌شوند. در تبیین ویژگی آنها می‌توان گفت این خواسته‌ها مصنوعی و قابل ترك دادن هستند. اما امور طبیعی قابل ترك دادن نیستند بلکه در واقع ذاتی و فطری سرشت انسان می‌باشند.^(۵) دین از جمله خواسته‌های طبیعی انسان است یعنی در ژرفای و نهاد بشر جای دارد و تأمین کننده نیازهای واقعی انسان است و لذا با فطرت و سرشت بشر عجین و آمیخته است و این، راز و معیار جاودانگی دین در طول زندگی بشر است. به گفته استاد مطهری: «دین، هم جزء نهاد بشر است، هم جزء خواسته‌های فطری و عاطفی بشر، و هم از لحاظ تأمین حوائج و خواسته‌های بشری مقامی دارد که

۴. امدادهای غیبی، ص ۲۲-۲۱.

۵. همان، ص ۲۳-۲۲.

۶. همان، ص ۲۶.

رابطه دین و عقل و علم

یکی دیگر از موضوعات مهم فلسفه دین در نزد استاد مطهری رابطه عقل و علم با دین با هم است. به این معنی که آیا بین عقل و علم با دین سازگاری وجود دارد و این که از میان این سه کدام یک و به چه میزان قابل اعتماد می‌باشند؟ در این خصوص در دیدگاه‌های فلسفی در باب رابطه عقل و دین، سه نظریه غالب وجود دارد که عبارتند از: ۱. عقل‌گرایی حداکثری. ۲. عقل‌گرایی انتقادی. ۳. ایمان‌گرایی. مطابق دیدگاه عقل‌گرایی حداکثری برای آنکه نظام اعتقادات دینی واقعاً و عقلاً مقبول باشد باید بتوان صدق آن را اثبات کرد. یعنی صدق آن باید طوری اثبات شود که عقلاً قانع شوند. مطابق دیدگاه ایمان‌گرایی، نظام‌های اعتقادات دینی را نمی‌توان موضوع ارزیابی و سنجش عقلانی قرار داد چرا که در آن دیدگاه از نظر یک مؤمن مخلص بنیانی‌ترین مفروضات در خود نظام اعتقادات دینی یافت می‌شود. لذا ایمان دینی خود بنیان زندگی مشخصی

یادگار گذاشتن نام، یاد، تلاش‌ها، مجاهدت‌ها، هنرها و دیگر موارد خود تحقق بخشند و چه زود متوجه می‌شوند که این موارد چقدر فانی و زوال‌پذیر هستند. در حالی که سرمایه‌ای چون دین هیچ‌گونه زوال و فنائی را نمی‌پذیرد و همواره سرمایه زندگی انسان و تأمین‌کننده ابدیت برای وی است. (۷)

بنابراین آینده دین در نظر مطهری، آینده‌ای مبهم و تاریک نیست بلکه از آنجا که دین جزو تمایلات و خواسته‌های فطری انسان است و اصلی‌ترین سرمایه و پشتیبان انسان در سهمناک‌ترین شرایط زندگی و نیز تنها تأمین‌کننده و تضمین‌کننده ابدیت و جاودانگی انسان است، دین آینده‌ای روشن و پایدار در زندگی انسان دارد هر چند در مسیر خود بر اساس ضرورت حکمت الهی در برخی دوره‌های زندگی انسان دین کمرنگ یا غایب بوده است که در واقع علت تباه و درک ارزش حضور آن در زندگی بشر است.

است و نیازی به بررسی اعتبار عقلانی معتقدات دینی نیست. مطابق عقل‌گرایی انتقادی نظام‌های اعتقادات دینی را می‌توان و می‌باید عقلاً مورد نقد و ارزیابی قرار داد اگر چه اثبات قاطع چنین نظام‌هایی امکان‌پذیر نیست. (۸)

درباره رابطه علم و دین نیز دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. عده‌ای بر اعتقادند که علم و دین کاملاً با یکدیگر در تعارض هستند یعنی این دو، مقوله‌ای کاملاً متفاوت و متعارض می‌باشند. عقیده دیگر آن است که میان علم و دین تعارضی وجود ندارد بلکه اینها به دو قلمرو کاملاً متمایز متعلق‌اند زیرا تفاوت میان این دو مقوله چندان زیاد است که تصادم میان آن دو محال است در واقع از این دیدگاه می‌توان گفت تمایز چشمگیر دین و علم ناشی از تمایز موضوعات، روش‌ها و غایات آنهاست بنابراین امکان بروز هرگونه تعارض میان آنها متفی است. از طرفداران این دیدگاه کلام نو ارتدوکس و

اگزیستانسیالیسم هستند. دیدگاه سوم راهی بینابین دارد و بر آن است که رابطه میان علم و دین رابطه دو امر مکمل است یعنی علم و دین با هم تماس دارند اما مواضع درگیری ندارند. در واقع این دیدگاه سوم تلاش دارد بین علم و دین رابطه وثیقی برقرار کند و برای این منظور مدعیات کلامی را فرضیه‌های علمی تلقی می‌کند یا می‌کوشد علم و دین را در ضمن یک فرضیه کلان‌تر مندرج کند که با هم تعارض نداشته باشند. (۹)

استاد به واسطه مطالعه و نقادی جریان‌های فکری اسلامی و غربی، خصوصاً غربی، رابطه و به تعبیر دیگر رویارویی عقل و علم با دین را مد نظر دارد و تلاش دارد ضمن پاسخ دادن به پرسش سازگاری و ناسازگاری عقل و علم با دین، به ریشه‌یابی تاریخی علت به وجود آمدن آنها هم پردازد. ابتدا موضوع عقل و دین و سپس علم و دین را بررسی خواهیم کرد.

۸. مایکل پترسون، همان، ص ۸۶-۷۰.

۹. مایکل پترسون، همان، ص ۳۶۹-۳۶۱.

۱. عقل و دین

برداشت دینداران و عقلا و انسان‌ها از حقیقت دین و عقل است یعنی چون انسان دین را از زاویه نگاه خود و سلیق شخصی خود می‌فهمد، می‌پندارد که بین عقل و دین سازگاری وجود ندارد و باید یکی را به نفع دیگری کنار نهاد. در این خصوص مطهری می‌گوید: «ما می‌بینیم که اگر هم خود ادیان و صاحبان اصلی ادیان این جور نباشند ولی غالباً در میان پیروان و روحانیون ادیان، این مطلب بوده است که همیشه دین را به عنوان حقیقتی بر ضد عقل و نقطه مقابل آن عرضه می‌داشته‌اند و عقل را به عنوان يك وجود مزاحم و يك مانع دین و چیزی که يك انسان متدین باید آن را کنار بگذارد و الا نمی‌تواند دیندار باشد» [معرفی می‌کرده‌اند] در مسیحیت این مطلب را به وضوح می‌بینیم. (۱۱)

استاد مطهری علاوه بر سازگاری عقل و دین بر اهمیت و تقدم دین بر عقل در پیشرفت و تکامل بشر تأکید دارد یعنی در

مطهری از آنجا که در چهارچوب اندیشه دینی می‌اندیشد که در آن دین امر فطری انسان است و انسان به واسطه امانت‌های الهی که در وجود او نهفته است مسئولیت‌دار است، در ذات و حقیقت دین و عقل نسبت به هم هیچ‌گونه تعارضی نمی‌بیند به عبارت دیگر در باور شهید مطهری مسأله رویارویی عقل و دین مسأله‌ای نیست که با ذات و هویت خالص عقل و واقعیت و حقیقت دین پیوند داشته باشد هیچ يك از مظاهر و نمودهای عقل آدمی به خودی خود با دین و دینداری ناسازواری و ناسازگاری ندارند. یعنی عقل و دین سازواری و سازگاری ذاتی با یکدیگر دارند، نه عقل در برابر دین می‌ایستد و نه دین رویاروی عقل و دانش جبهه می‌گشاید. (۱۰) لذا در نظر مطهری تعارض عقل و دین نه از حقیقت و ذات عقل و دین، بلکه انگاره تعارض و از نحوه تلقی و

۱۰. عباس مخلص، شهید مطهری و رویارویی عقل و دین در تاریخ تفکر غرب، حوزه، شماره ۹۱،

فروردین ۱۳۷۸، ص ۱۱۶-۱۱۵.

۱۱. تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۷۱.

نظر او عقل انسان به تنهایی قادر نیست تمام زنجیره‌های تاریکی را پاره کرده و پرتو افشانی کند چرا که قدرت و توان عقل محدود است و دچار اشتباهات هم می‌شود لذا دین که توسط انبیای الهی برای بشر آمده است توانسته عقل بشری را در دریافت هستی و کشف رازهای جهان بیدار کرده و راهنمایی کند. به گفته مطهری: «حرف ما این است که اگر پیغمبران نیامده بودند و رهبری نکرده بودند، اصلاً این عقل در همان حد کودکی مانده بود و بشر به این حد نرسیده بود. ما الان بشسر آزاد شده را داریم می‌بینیم و می‌گوییم می‌رود به کره ماه، خیال می‌کنیم اگر پیغمبران هم در چند هزار سال پیش نیامده بودند بشر امروز می‌رفت به کره ماه، در صورتی که این پیغمبران بودند که آمدند و زنجیرها را از عقل بشر پاره کردند و به او شخصیت دادند.»^(۱۲) پس در نظر مطهری خاستگاه دین فراتر و برتر از عقل است و لذا نسبت به عقل دارای برتری خاصی

است که عقل هرگز نمی‌تواند چنین برتری داشته باشد و دین از همین جهت در موارد زیادی راهنما و راهبر عقل است که نشان دهنده وابستگی عقل به دین از جهاتی می‌باشد. از همین رو در نظر مطهری با عقل تنها، انسان نمی‌تواند به تکامل حقیقی خود برسد مگر این که بشر در سایه دین و تعالیم آن که تعالیم هم سویه و کامل هست با ابزار عقل و دل سیر نماید تا بتواند به تکامل حقیقی برسد چرا که مطهری بر آن است که بشر در سایه دین به سرنوشت راستین خود که تکامل در پیوند با طبیعت، تکامل در آگاهی، تکامل در قدرت، تکامل در آزادی، و مراحل تکاملی دیگر است می‌تواند برسد.^(۱۳) پس به طور خلاصه در نظر مطهری عقل و دین در اصل و اساس و به خودی خود ناسازگاری ندارند، نه دین عقل ستیز است و نه عقل، دین و دینداری را از میدان به در شده می‌خواهد.

مطهری ریشه اندیشه معارضه عقل و

۱۲. مجموعه آثار مطهری، جلد ۴، ص ۳۶۴.

۱۳. تکامل اجتماعی انسان، ص ۲۸.

انتظارهای دینی انسان توانا باشد از این روی رنسانس به حکم این که زایشی دوباره در خردگردایی همه جانبه بود در حقیقت علیه چنین چهره‌ای از دین برشورید چرا که مسیحیت از همه سوی به تیرگی‌های رفتاری و نادرستی‌های تئوریک و معرفتی گرفتار شده بود و انسان خرد باور آن عصر آن را در خور پذیرش و پیروی نمی‌دانست. لذا مطهری چون بر این اعتقاد داشت که همه پیامبران پیام خود را بر خردهای انسانی ابلاغ می‌کنند درباره مسیحیت می‌گوید: «اگر می‌بینید مسیحیت بر ضد این سخن قیام کرده است و می‌گوید: کار ایمان با عقل ارتباط ندارد این در اثر تحریف مسیحیت است. مسیح اصلی هرگز چنین سخن نمی‌گوید، مسیح اصلی نه تثلیث گفت و نه بعد از این که دید تثلیث با هیچ عقلی جور در نمی‌آید گفت: ایمان حسابش از عقل جدا است، منطقه ایمان برای عقل منطقه ممنوعه است، عقل حق مداخله ندارد، این مربوط به تعریف مسیحیت است، هیچ پیغمبر چنین سخنی

دین را در غرب خصوصاً ناشی از تحولات قرون وسطی و تسلط ارباب کلیسا بر جامعه غرب می‌داند که باعث شد در دوره رنسانس با رشد علم، اندیشه برتری عقل بر دین و ناسازگاری آن دو و در نهایت عصیان عقل علیه دین و مذهب ایجاد شود. به نظر مطهری الهیات مسیحی حاکم در دروه قرون وسطی دچار بحران‌های اساسی بود که در نتیجه آنها نتوانست فرهنگ و تفکری سامان‌مند، انسانی و خردپذیر از دین مورد قبول خود را ارائه کند و معرفتی تکامل یافته از دین بر ذهن و دل مردمان نشاناند بلکه در حقیقت آموزه‌های نارسا و خود ساخته کلیسا انگیزاننده‌ترین عامل برای دین‌گریزی و دین‌ستیزی بود.^(۱۴) این الهیات بحران زده دارای سه مشکل اساسی بود: ۱. مشکل تحریف متون و مفاهیم دینی، ۲. مشکل ناروش مندی الهیات مسیحی، ۳. مشکل نارسایی و ناتوانی مفاهیم فلسفی، لذا دین و الهیاتی که رنسانس علیه آن عصیان کرد دینی حق و ناب نبود که به پاسخ‌گویی به

نمی گوید. «(۱۵) استاد مطهری تحولات دینی قرون وسطی را تحریف دین از حقیقت خود، تلقی ناسازگاری دین با عقل یا دین با معرفت و علم می داند که برای دین و عقل هر دو بسیار گران تمام شد که نتیجه آن چنین شد که یا دین دار بمانید و عقل را کنار بگذارید و یا دین را کنار بگذارید و با عقل کار کنید!

استاد نتیجه دیگر این تحول را عصیان عقل در مقابل دین می داند که در دوره صدرنیه در غرب روی داد که همان عقل گرایی حداکثری است یعنی غرب از ایمان گرایی مطلق به عقل گرایی حداکثری و افراطی کشانده شد که در آن عقلانیت غربی دچار عصیان ابزار و معرفتی گردید، عصیان ابزاری آن این بود که علم در خدمت تمایلات مادی انسان قرار گرفت و علم و نیز عقل از مقام مقدس خود ساقط گردیدند چرا که عقل و علم انسان تنها در خدمت رفاه مادی او قرار گرفت و عصیان معرفتی آن این بود که عقل

فلسفی وقتی به دین و جهان بینی دینی بی اعتنا شد خواست، خودش برای انسان ایدئولوژی و مکتب بسازد و وظیفه ای را که ذاتاً به عهده او نبود عهده دار گردید که نتیجه آن مکاتبی چون پوزیتیویسم و اومانیسیم هستند. لذا مطهری به نقل از رنه گنون، منتقد فرهنگی، علمی و اومانستی غرب، درباره اومانیسیم می گوید: «اومانیسیم نخستین صورت امری بود که به شکل نفی روح دینی معاصر درآمده بود، و چون می خواستند همه چیز را به میزان بشر محدود سازند، بشری که خود غایت و نهایت خود قلمداد شده بود سرانجام مرحله به مرحله به پست ترین درجات وجود بشری سقوط کرد.» (۱۶)

۲. علم و دین

نگاه مطهری را به علم و عقل خیلی دقیق نمی توان از هم متمایز کرد به این معنی که در مواضع مختلف که وی درباره عقل بحث می کند علم را نیز مد نظر دارد و

۱۵. سیری در سیره نبوی، چاپ دوم، مهر ۱۳۶۶، ص ۱۸۹.

۱۶. انسان کامل، چاپ اول، سال ۱۳۶۷، ص ۱۱۰.

فلسفه و علم غربی است. وی بر آن است که علت انکار و اعراض بسیاری در غرب از دین عدم درک صحیح، درست و متقن از مفاهیم دینی بود که از سوی ارباب کلیسا ارائه می‌گردید چرا که دین عرضه شده قرون وسطی دارای اشکالات و معایب بسیار اساسی بود که با عقل و علم انسان سازگاری نداشت، مطهری علت آن را در چهار عامل: ۱. تحریف متون دینی، ۲. تصویر ناصحیح از خدای مسیحی، ۳. قرار دادن مسایل علمی و فلسفه‌های یونانی مورد قبول کلیسا در ردیف اصول عقاید مذهبی، ۴. خشونت‌های کلیسا می‌دید. ولی درباره خدای مسیحی بیان می‌دارد که در الهیات مسیحی خداوند در ردیف علل طبیعی قرار گرفته بود و به همین جهت اعتقاد به خدا و محاسبات علمی با یکدیگر ناسازگار شدند و طبیعتاً موفقیت‌های علوم مساوی با شکست الهیات مسیحی بود.^(۱۸) خداوند در این دیدگاه همچون علل طبیعی دیگر جهان،

گاهی منظور، عقل فلسفی است هر چند در کل رویکرد مطهری به عقل، همان عقل فلسفی است و به علم، دانش تجربی انسان است. در هر حال در بحث‌های مطهری از علم و عقل وجوه اشتراک زیادی می‌توان یافت.

استاد مطهری ریشه طرح شدن تعارض علم و دین را در مغرب زمین جستجو می‌نماید و ضمن این که سعی دارد این موضوع را از جنبه اجتماعی و دینی مورد بحث قرار دهد، دیدگاه اسلام را نیز درباره آن بیان می‌نماید. وی در ابتدا بر این تأکید دارد که دو دسته، تلاش بیشتری کرده‌اند تا علم و دین را مخالف و معارض هم نشان دهند تا بتوانند از آن سوء استفاده‌های فراوان نمایند این دو گروه تحصیل کردگان بی‌تعهد و دینداران جاهلند.^(۱۷)

وی درباره تعارض علم و دین در مغرب زمین، سه عامل اساسی را ذکر می‌کند که عبارت از ماهیت عامل دین،

۱۷. محمدرضا کاشفی، علم و دین از دیدگاه استاد مطهری، فصلنامه ... سال دوم، شماره اول، ۱۳۷۶.

۱۸. مطهری، انسان و ایمان، ص ۲۵ و ۲۷.

عاملی بود در ضمن مخلوقات و در عرض سایر عوامل، و این عامل مجهول و مرموز هر پدیده مجهولی را باید به آن نسبت داد.^(۱۹) و درباره خشونت‌های کلیسا بیان می‌دارد که کلیسا در قرون وسطی حاضر نبود صرفاً به حکم ارتداد اکتفا نماید و تنها آن شخص را از جامعه مسیحیت طرد نماید بلکه با ایجاد محاکمی به نام انگیزاسیون یا تفتیش عقاید در جستجوی عقاید افراد بود و هنگامی که کوچکترین نشانه‌ای از مخالفت با عقاید مذهبی در فرد یا جمع مشاهده می‌کرد از هیچ خشونت پرهیز نمی‌کرد.^(۲۰) لذا می‌گوید: «وقتی که علم دشمن دین معرفی شود، علما و دانشمندان به نام دین در آتش افکنده شوند و یا سرهایشان زیر گیوتین برود مسلماً و قطعاً مردم به دین بدبین خواهند شد.»^(۲۱)

استاد مطهری درباره عامل فلسفه بر آن است که نارسایی و عدم اتقان لازم مفاهیم و مسائل فلسفی سه نتیجه زیانبار

را در پیدایش اندیشه تعارض علم و دین داشته است: نتیجه اول آن بود که مفاهیم فلسفی در مورد خداوند و جهان طبیعت با نتایج کشفیات تازه سازگار نبود، خداوند را تا حد علل طبیعی تقلیل دادن و آن را در پتوی مجهولات جستجو کردن، حصر توجه به علت غایت و نادیده انگاشتن علت فاعل، با نتایج نظری علوم تجربی متعارض می‌نمود. نتیجه دوم آن بود که فضای تفکر خاص فلسفی قرون وسطی موجب گشت تا برخی از فرضیه‌های علمی در قالبی تبیین شوند که مساوی با نفی خدا تلقی شوند. نتیجه سوم و مهم آن بود که نارسایی مفاهیم فلسفی قرون وسطی باعث شد با ظهور علم جدید و پدیدار گشتن روش‌های تجربی و حسی، فلسفه اولی منسوخ و فلسفه‌ای بر پایه علم تحت عنوان فلسفه علمی به وجود آید که نتیجه به وجود آمدن فلسفه علمی محدود کردن دین و آن را به انزوا کشاندن بود.^(۲۲)

۱۹. علل گرایش به مادیگری، ۱۳۷۳، ص ۶۲.

۲۰. محمدرضا کاشف، همان، ص ۴۵.

۲۱. علل گرایش به مادیگری، ص ۶۷ تا ۷۲.

۲۲. کاشفی، همان، ص ۴۷.

دینی مسیحیت هم به کنار رفت و حوزه و قلمرو دین و علم کاملاً از هم جدا شدند. نهایت این که جدایی علم و دین با هم باعث جدایی نهایی انسان از دین و خدا شد. و لذا علم، تفسیر جدیدی از جهان و خدا و انسان ارائه کرد تا هیچ اتکایی بر تلقی‌های دینی و فلسفی از آنها نداشته باشد. بنابراین مطهری ضمن این که بین علم و دین تعارضی نمی‌بیند بر آن هست که علم و دین معاون و مکمل همدیگر هستند لذا وی جدایی علم و دین را بزرگترین ضربه به انسان می‌داند و می‌گوید: «برای بشریت هیچ چیز گرانت‌تر و مششوم‌تر از جدایی دین و دانش نیست. این جدایی، تعادل اجتماعی بشری را از بین برد، هم دنیای قدیم، هم دنیای جدید گاه دچار بی‌تعادلی شده و تعادل خود را از دست داده است. زمانی مردم گرایش دینی خود را جدا از علم جستجو می‌کردند، این، بیماری عمده دنیای قدیم بود، همچنان که بیماری عمده دنیای جدید این است که عده‌ای در جستجوی علم منهای

درباره عامل علم مطهری اعتقاد دارد در دوره قرون وسطی به دو دلیل علم دشمن دین شد و نتوانست مفاهیم و الگوهای دینی را تحمل نماید: اول این که علم در بستری رشد کرد که ریشه در ایمان زدایی داشت. در این تحول، علم از همزاد خود یعنی ایمان جدا شد و مدعی شد که می‌تواند وظایف دین را چون پاسخگویی به پرسش‌های ماوراء الطبیعی انجام دهد. به تعبیر مطهری عالمان برای فرار از ایمان، آگاهی و علم را حلال همه مشکلات تلقی کردند. (۲۳)

عامل دوم در علم، جدایی فلسفه از علم و ساختن فلسفه‌ای جدید مبتنی بر علوم تجربی بود که به علت ویژگی خاص دستگاه فلسفی قرون وسطی که در آن انسان با عالم مادی بیگانه شده بود چنین اتفاقی افتاد که واکنش‌های متفاوتی را به وجود آورد اما مهم‌ترین نتیجه آن جدا شدن کلی علم از فلسفه و تشدید تعارض علم و دین بود. چرا که علم دیگر نظریات فلسفی کلیسا را کنار گذاشت و به تبع آن عقاید

این که با دین دچار تعارض نشود باید علم حد خود را نگاه دارد به این معنی که توسعه دادن قلمرو علم و تصویر يك جهان‌بینی بر اساس آن و محصور کردن تفسیر هستی مطابق آن، وظیفه علم نیست زیرا علم نمی‌تواند يك جهان‌بینی کامل و مورد انتظار بشر را ارائه کند. و نیز علم قادر نیست هدف‌های بشر را عوض نماید و ارزش‌ها را در نظرش تغییر داده مقیاس‌های او را عمومی و انسانی کند پس ارزش شناخت علمی بیشتر عملی هست تا نظری یعنی این که علم نمی‌تواند درباره ماورای طبیعت و مقولاتی چون خدا برای انسان تفسیر کاملی ارائه کند. (۲۵)

ب) فلسفه: در نظر استاد مطهری فلسفه در تبیین مسائل علم و دین نقش کلیدی دارد چرا که بسیاری از منازعات علم و دین ریشه در تفاسیر فلسفی هستی و ملازمات آن دارد. علاوه بر آن که فلسفه در تفسیر جهان و هستی و ارائه تبیین‌های

دین هستند. اکثر انحراف‌ها و بدبختی‌هایی که بشر امروز را تهدید می‌کند ناشی از این است که علم را جدا از ایمان می‌خواهد. همای سعادت آن روز بر سر بشر سایه خواهد گسترده که وی عمیقاً پی برد که به هر دو اصل مقدس نیازمند است، بداند مرغی است که به دو بال نیاز دارد، بالی از دانش و بالی از ایمان. (۲۴)

استاد مطهری بر آن است که دین می‌تواند با جهت دادن و تعمیق مسایل فلسفی و علمی آنها را بارور نماید، به تعبیر دیگر دین با عمق بخشیدن به مسایل علمی و فلسفی، آنها را برای تبیین و تأیید مسایل خود به خدمت بگیرد. لذا وی برای تحقق این امر، سه اقدام اساسی را در سه حوزه علم، فلسفه و دین لازم می‌داند:

الف) علم: به نظر مطهری از آنجا که بین علم و دین تضادی وجود ندارد و علم مثل چسراغی فراروی بشر است که واقعیت‌ها را برای او روشن می‌نماید برای

۲۴. انسان کامل، ص ۲۰۱ و ۲۰۰.

۲۵. محمدرضا کاشفی، همان، ص ۴۹ تا ۵۱ و مطهری مجموعه آثار، جلد ۳، ص ۳۵۷ و جهان‌بینی توحیدی، چاپ ۱۳۵۷، جلد ۲، ص ۱۳.

تجربی و اتکا به جایگاه حقیقی آن و دقت در مفاهیم عمیق فلسفی و جدا کردن آن از مفاهیم علمی، نه تنها بین لوازم نظری و فلسفی با اعتقادات دینی تهافتی نخواهد بود بلکه با تبیین فرضیه‌هایی علمی در قالب مفاهیم عمیق و دقیق فلسفی می‌توان نظام هماهنگ و همخوانی را برای دین و فلسفه ترسیم نمود.

ج(دین): از نظر استاد مطهری بین دین و علم هم هیچ گونه تعارض و تضادی وجود ندارد و خصوصاً دین اسلام که در رأس ادیانی است که علم و عالمان را ستوده است لذا باید توجه داشت که پیشرفت علم هیچ گونه ارتباطی با بی دین شدن یا دینداری افراد در واقعیت ندارد بلکه این يك مسئله تاریخی در مغرب زمین است. در واقع دین نحوه اعتقاد انسان به خدا و ماوراء الطبیعه را تبیین می‌نماید. در حالی که حوزه و قلمرو علم، طبیعت و ماده می‌باشد پس بشر، هم از لحاظ شخصی و هم از لحاظ اجتماعی نیازمند دین است. انسان علم را در اختیار می‌گیرد

مابعدالطبیعی نقش بسیار مهمی دارد. از سوی دیگر در نظر مطهری علم نیاز دقیقی به فلسفه دارد چرا که در خلال هر شناسایی منطقی تجربی، يك شناسایی عقلی قیاسی استدلالی محض وجود دارد که تکیه‌گاه شناسایی تجربی است. مضافاً بر این که علوم در پاسخ به چگونگی و تبیین روابط پدیده‌ها به علیت که یکی از مهم‌ترین اصول فلسفی است نیازمند هستند.^(۲۶) لذا از آنجا که در نظر مطهری مسائل فلسفی به دو گونه مسائل خالص فلسفی و مسائل غیر خالص فلسفی تقسیم می‌شد که نوع دوم ارتباط زیادی با علم و استنتاجات علمی دارند باید دقت کرد که فلسفه تنها در گونه دوم مسائلی با علم ارتباط دارد و از خلط گونه اول باید احتراز کرد، یعنی نباید مسائل صرف فلسفی را با ابزارهای علمی مورد بررسی قرار داد که اگر چنین دقت‌هایی اعمال گردد از دچار شدن به تعارض علم و دین خودداری خواهد شد. به عبارت دیگر با پالایش مسائل خالص فلسفی از مسائل و متدهای علوم

۲۶. اصول فلسفه و روش رئالیسم، جلد ۴، ص ۱۰ و ۹ و مسئله شناخت، ص ۱۴۵.

و در هر جهت که بخواهد آن را بکار می‌برد. اما دین، انسان را در اختیار می‌گیرد و جهت انسان و مقصد او را عوض می‌کند. بنابراین آدمی به همان اندازه که نیازمند به علم است محتاج به دین نیز می‌باشد. (۲۷)

بنابراین در نظر مطهری علم و دین هر دو برای گسترش شناسایی انسان آمده‌اند، با این تفاوت که علم با ابزارهایی که در اختیار انسان قرار می‌دهد امکان تصرف در طبیعت را برای وی فراهم می‌کند یعنی پیشرفت علم برای انسان پیشرفت افقی است اما دین به عمل و رفتار انسان و نیز جهان‌نگری او عمق و جهت می‌دهد. به عبارت دیگر دین می‌گوید تمام این جهانی که می‌بینی در مقابل جهان غیبی که بر این جهان احاطه دارد مثل یک حلقه است در صحرا، پس دین برای تبیین عالم هستی از آن چیزی نمی‌کاهد بلکه عظمت آن را به ما نشان می‌دهد. (۲۸)

بنابراین در یک جمع‌بندی کلی

می‌توان گفت از دیدگاه شهید مطهری بین علم و دین و همچنین عقل و دین تناقضی وجود ندارد و اینها در کنار هم کمک‌های زیادی به انسان می‌کنند. تعارض تنها زمانی است که انسان در استفاده از دین، و عقل و علم از محدوده خاص هر یک خارج شده و آنچه را که وظیفه آن نیست از او طلب نماید در حالی که نقش اصلی دین در تعمیق شناخت علمی و فلسفی است و نقش خاص عقل در تحکیم باورهای دینی و تبیین اصول علمی است و نقش خاص علم در کشف اسرار طبیعت و تحکیم عملی باورهای دینی است، پس علم و دین و فلسفه یا عقل هر یک زوایای خاصی از هستی را فرا روی بشر قرار می‌دهد که برای فهم بهتر این سه نظام و نحوه ارتباط آنها باید به منابع، ابزار و روش خاص این معارف عمل کرد، از این رو نگاه معرفت‌شناختی کمک فراوانی می‌کند.

۲۷. مجموعه آثار، جلد ۳، ص ۳۵۸ و ۴۰۱ و نیز کتاب امدادهای غیبی در زندگی بشر، ص ۹۸.

۲۸. مسئله شناخت، ص ۱۶۷ و ۱۶۶.

جمع بندی

با عنایت به مباحث فوق، ملاحظه می‌گردد که چون استاد مطهری نگاه عالمانه همراه با عقلانیت دینی به پدیده‌های فکری و فلسفی داشت در نتیجه در برخوردهای آنها از هر گونه پیش داوری خودداری می‌کرد و صرفاً به بررسی عقلانی آنها می‌پرداخت از این رو مطهری به مطالعه فلسفی دین طبق عرف رایج فیلسوفان دین نمی‌پرداخت بلکه پرداختن او به دین از سر درد دینداری و آسیب شناسی دینی بود لذا در برخورد با مسایل فلسفی دین از روش فلسفی و عقلانی استفاده می‌کرد، از همین روی در بررسی

منشأ دین از دیدگاه اندیشمندان غربی ابتدا به دیدگاه‌های آنها پاسخ فلسفی و عقلانی می‌دهد و سپس طبق روش کلامی خود از قرآن و احادیث، نمونه‌های روشنی را ارائه می‌کند و درباره ارتباط دین با علم و عقل نیز روش مطهری، یک روش فلسفی است نه کلامی. بنابراین می‌توان گفت علیرغم این که استاد مطهری یک متکلم و روشنفکر دینی بود که در صدد دفاع عقلانی از باورهای دینی و آسیب شناسی دین بود در عین حال، قابلیت خود را در نگاه به دین از بیرون، یعنی مطالعه فلسفی دین نشان داد که بحث‌های مذکور گویای این امر بود.